

الأول: النص من الله سبحانه وتعالى

اول: نص از سوى خدای سبحان

وهذا النص مهم وهو دليل، لأنه من الله سبحانه مباشرة، وحاضر في كل زمان¹ ولكل الناس².

این گونه نص، بسیار مهم بوده و دلیل بر خلافت است، چون مستقیماً از سوى خداوند است و در هر زمانی حضور دارد³ و برای همه مردم⁴ قابل دستیابی است.

ولا يمكن أن يكون النص من الله مخالفاً للنص من الخليفة السابق عند وجوده؛ لأن كلاهما نص إلهي⁵، فالرؤى (النص الإلهي) التي يمكن الاحتجاج بها هي الرؤى المتواترة التي يمتنع تواطؤ مدعي رؤيتها على الكذب، والموافقة للنص الإلهي الواصل من الخليفة السابق المباشر، أو النص التشخيصي من الخليفة غير المباشر، والموصوف بأنه عاصم من الضلال مثلاً.

¹ منذ أول لحظة لبعثة الخليفة أو الرسول إلى آخر لحظة من حياته، بل إن هذا النص وهذا الدليل حاضر بعد وفاة الخليفة لكل من طلبه.

² حيث إن شهادة الله ونص الله سبحانه على خليفته للناس بالرؤيا لا تحتاج خلفية دينية معينة فهي حاضرة لكل من يؤمن بوجود الله سواء كان يهودياً أم مسيحياً أم مسلماً أم بوذياً أم هندوسياً أم من أي ديانة تعتقد بوجود حقيقة وراء خلق الكون الجسماني، بل إن هذا الدليل حاضر حتى للملحدين ولكن كمقدمة لشهادة الله لخليفته فإن الله يشهد لنفسه ليثبت للملحد وجود الله سبحانه وتعالى.

³ از اولین لحظه بعثت خليفه يا رسول تا آخرين لحظه حيات او، بلکه اين نص و اين دليل بعد از وفات خليفه نيز برای هرکس که طالب اين شناخت باشد حاضر است.

⁴ از آن جهت که شهادت خدا و نص الهی بر خليفه اش برای مردم از طريق رؤيا محتاج پشتوانه دينی معينی است، پس برای هرکس که به وجود خدا ايمان دارد، خواه يهودی يا مسیحی يا مسلمان يا بودا يا هندو يا از هر ديانتی باشد که به وجود حقيقت فراتر از عالم جسمانی معتقد است، اين دليل حاضر است، بلکه اين دليل ملکوتی حتی برای ملحدان نيز حاضر است، اما به عنوان يک مقدمه برای شهادت خدا به خليفه اش؛ چون خداوند برای شخص ملحد به حقانيت و وجود خودش شهادت می دهد تا نخست وجود خود را برایش اثبات کند.

⁵ فمن يدعي النص الإلهي (بالرؤيا أو الكشف) المخالف لنص خليفة الله السابق فهو كاذب ولا يحتاج النظر في دعواه ومن أمثال هؤلاء - أعداء الله - الذين يؤلفون رؤى مكذوبة ضد دعوة خليفة الله في أرضه، وأيضاً المدَّعون لخلافة الله كذباً وزوراً، فكلما الفريقين يمكن أن يكذب ويؤلف رؤى أو يوهم نفسه برؤى توافق هوى نفسه ولكنها تحمل دليل كذبها معها لأنها تخالف نص خليفة الله في أرضه السابق.

امکان ندارد که نص مستقیم الهی با نص خلیفه در صورتی که وجود داشته باشد، مخالفت کند، چون هر دو نص الهی هستند؛⁶ رؤایها (نصوص الهی) که می‌توان به آنها احتجاج کرد، رؤایهای متواتری هستند که نمی‌توان مدعی دیدن آنها را تکذیب کرد، و با نص الهی رسیده از سوی خلیفه سابق به صورت مستقیم یا با نص تشخیصی غیرمستقیم از سوی خلیفه که موصوف به «بازدارنده از گمراهی» می‌باشد، موافق باشد.

وهو عقلاً: موافق للحكمة والرحمة، فلا يتركه حكيم ورحيم مطلق⁷، فنحن لما أثبتنا وجود الله سبحانه وتعالى، وأنه حكيم مطلق ورحيم مطلق ولا نقص في ساحته، وأثبتنا حتمية الاستخلاف لموافقة الحكمة المطلقة والرحمة المطلقة، ثبت تبعاً لها أن الموافق للحكمة والرحمة المطلقة هو النص المباشر منه على خليفته طالما كان هناك سبيل لذلك. ولما كان طريق النص المباشر منه هو الوحي وطريق الوحي المفتوح بينه وبين كل خلقه من الناس هو الرؤيا الصادقة، ثبت أنه حتماً

⁶ پس کسی که مدعی نص الهی (از طریق رؤیا و کشف) مخالف نص خلیفه سابق خداست، دروغ می‌گوید و نیازی به بررسی ادعای او نیست. همانند این گروه دروغگو کسانی نیز هستند که رؤایهای دروغینی ضد دعوت خلیفه خدا در زمین گردآوری می‌کنند و همچنین مدعیان دروغین و باطل خلافت الهی. پس هر دو گروه ممکن است دروغ بگویند و رؤایهای دروغینی گردآوری کنند یا این توهم را به خود القاء و تلقین کنند که خوابی طبق هوای نفس خود دیده‌اند، اما این اوهام، دلیل کذب خود را با خودش حمل می‌کند، چون مخالف نص خلیفه گذشته خداست.

⁷ المقصود بـ"المطلق" أي غير محدد بحد، فالرحمة المطلقة التي لا حدود لسعتها. والحكمة المطلقة هي التي لا نهاية لها. قال تعالى: "....عَذَابِي أُصِيبُ بِهِ مَنْ أَشَاءَ وَرَحْمَتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ فَسَأَكْتُبُهَا لِلَّذِينَ يَتَّقُونَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَالَّذِينَ هُمْ بِآيَاتِنَا يُؤْمِنُونَ" [الأعراف: 156].

فرحمته وسعت كل شيء، والكافر المستحق لجهنم شيء ورحمة الله وسعته، وأما جهنم فهي مطلبة الذي كان يتوسل الخلود فيه "لَا تَرْكُضُوا وَارْجِعُوا إِلَى مَا أُتْرِفْتُمْ فِيهِ وَمَسَاكِكُمْ لَعَلَّكُمْ تُسْأَلُونَ" [الأنبياء: 13]، فما جهنم إلا الدنيا التي استعرت بهم وبأعمالهم ".....فَاتَّقُوا النَّارَ الَّتِي وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ أُعِدَّتْ لِلْكَافِرِينَ" [البقرة: 24]، وفي الآية "وَرَحْمَتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ فَسَأَكْتُبُهَا لِلَّذِينَ يَتَّقُونَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَالَّذِينَ هُمْ بِآيَاتِنَا يُؤْمِنُونَ"، واضح أن رحمته سبحانه تعرف بمن كتبت لهم وتجلت وظهرت فيهم وهم الذين وصفهم في الآية بأن رحمته مكتوبة لهم "فَسَأَكْتُبُهَا لِلَّذِينَ يَتَّقُونَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَالَّذِينَ هُمْ بِآيَاتِنَا يُؤْمِنُونَ"، فهؤلاء هم الأنبياء والأوصياء الذين كتبت لهم رحمة الله وظهرت فيهم، ورحمتهم صورة رحمة الله وبرحمتهم تُعرف رحمة الله سبحانه وتعالى. أما تفسير الآية على أن الرحمة مكتوبة للمتقين معناه أنها تسعهم بالخصوص فهو شطط، لأن معناه أن صدر الآية ينقض آخرها. فصدرها يقول رحمة الله وسعت كل شيء، وآخرها يقول الرحمة مكتوبة بالخصوص للمتقين المتركين، أي المتطهرين الذين يؤمنون بآيات الله أي يسمعون من ملكوته ويؤمنون به، والحق هو كما بينته أن رحمته سبحانه مكتوبة بمعنى تتجلى وتظهر في المتقين المتطهرين الذين يؤمنون بملوكوت السماوات وآيات الله فيها والقادمة منها ويسمعون كلمات الله، والحقبة أنه تحصيل حاصل أن تتجلى الرحمة فيهم لأن الإنسان مفطور على صورة الله، فإن أخلص تجلت فيه هذه الصورة، وكلما كان إخلاصه أعظم كان تجليها وظهورها فيه أعظم وأظهر.

ينص على خليفته ويشهد له بالوحي لخلقه بالرؤيا الصادقة في النوم أو اليقظة، وإلا فلو ترك هذا الطريق للنص لكان مخالفاً للرحمة والحكمة المطلقة؛ حيث إنه ترك طريقاً به يتحقق الهدف من الخلق وهو المعرفة، فتنتقض ألوهيته المطلقة، تعالى الله عن ذلك علواً كبيراً.

از نظر عقلی: این چنین دلیلی موافق حکمت و رحمت است؛ پس حکیم و رحیم مطلق آن را ترک نمی‌کند؛⁸ ما هنگامی که وجود خدای سبحان را اثبات کردیم و ثابت کردیم که او حکیم و رحیم مطلق است و هیچ نقصی در ساحت او راه ندارد و حتمی بودن استخلاف را نیز به سبب موافقت با حکمت و رحمت مطلق او اثبات کردیم، بالتبع ثابت می‌شود که آن چه موافق با حکمت و رحمت مطلق اوست همانا نص و تصریح مستقیم از سوی خود او بر امامت خلیفه و جانشین اوست و همواره روش او همین بوده است؛ و از آن جا که طریق نص مستقیم از او، همان وحی است و آن طریق وحی که بین او و مخلوقاتش یعنی مردم باز است همان رؤیاست، ثابت می‌شود که او حتماً بر خلیفه خود از این طریق نص می‌کند

⁸ مقصود از مطلق یعنی محدود به هیچ حدی نیست؛ پس رحمت مطلق آن است که گستره آن هیچ حدی ندارد و حکمت مطلق آن است که هیچ نهایی ندارد. خداوند فرمود: ﴿عَذَابُهَا بِمَا كَانُوا يُكَذِّبُونَ﴾ (عذاب را به هر کس بخوادم مرسنام و رحمت هم چیز را فرا گرفته است، پس به‌زودی آن را برای کسانی که پرواگری می‌کنند و زکات می‌پردازند و به آیات ایمان می‌آورند، مقرر و لازم می‌دارم. (الأعراف، 156)). پس رحمت خداوند همه چیز را در برگرفته و کافر مستحق جهنم نیز یک چیز است و در نتیجه رحمت خداوند او را در برگرفته و وارد شدن و ماندن در جهنم همان خواسته او بوده که وسایل ماندن در آن را فراهم می‌کرده: ﴿فَرَارُكَ نَكِيدٌ﴾ (فرار نکنید، و به سوی زندگی مرفقی که در آن نازپرورده بودید و به خانه‌هایتان بازگردید تا مورد سؤال قرار بگیرید) (الانبیاء، 13). پس جهنم چیزی نیست جز همان عالم دنیایی که این کافران و اعمالشان را در برگرفته بود: ﴿(پس از [آتش]) که هیزمش مردم و سنگ‌هایند، بپرهیزید؛ آتشی که برای کافران آماده شده است﴾ (البقرة، 24)). در آیه شریفه ﴿وَرَحْمَتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ فَسَأَكْتُبُهَا لِلَّذِينَ يَتَّقُونَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَالَّذِينَ هُمْ بِآيَاتِنَا يُؤْمِنُونَ﴾ روشن است که رحمت خدا به وسیله کسانی که برای آن‌ها مقرر شده و در آن جا تجلی کرده شناخته می‌شود و آن‌ها همان کسانی هستند که آیه شریفه می‌فرماید رحمت خود را برای آن‌ها نوشته و مقرر کرده‌ام؛ و آن‌ها انبیاء و اوصیاء هستند که رحمت الهی برایشان واجب شده و در آن‌ها ظاهر گشته و رحمت خود آن‌ها نیز، شکلی از رحمت خداست؛ و به وسیله رحمت آن‌ها رحمت خداوند شناخته می‌شود؛ اما تفسیر آیه به این شکل که معنای وجوب رحمت برای متقیان این است که فقط شامل آن‌ها می‌شود، پس ظلم و تجاوز است؛ زیرا در این صورت آغاز آیه ناقض آخر آن است، چون آغاز آیه می‌فرماید که رحمت خدا همه چیز را در برگرفته است و آخر آن (طبق این تفسیر به رأی غلط) می‌گوید که این رحمت فقط برای پرواگران پاکیزه است که به آیات خدا ایمان دارند، یعنی از ملکوت خدا می‌شنوند و به آن ایمان دارند. اما حقیقت همان‌گونه که بیان کردم این است که رحمت خداوند بر پرواگران پاکیزه‌ای که ایمان به ملکوت آسمان‌ها و آیات الهی گذشته و آینده دارند و کلمات خدا را می‌شنوند نوشته شده یعنی تجلی و ظهور کرده و حقیقت این است که تجلی رحمت در این افراد تحصیل حاصل است، چون انسان بر صورت خدا سرشته شده است؛ پس اگر اخلاص داشته باشد این صورت در او تجلی می‌کند و هرچه اخلاصش عظیم‌تر باشد تجلی این صورت و ظهور آن در این شخص عظیم‌تر و آشکارتر می‌شود.

و برای او به وسیله وحی از طریق رؤیای صادق در خواب و بیداری شهادت می دهد، وگرنه اگر این طریق نص را ترک می کرد، مخالف رحمت و حکمت مطلق او بود، چون راهی را ترک کرد که هدف از آفرینش خلق (یعنی معرفت) با آن محقق می شد و در نتیجه الوهیت مطلق او نقض می گردید. خداوند از این نقص مبرا و منزّه است.

ونقلاً: ثبت هذا الطريق بصورة واضحة وقطعية:

از نظر نقلی: این طریق به وضوح و به صورت قطعی ثابت شده است:

فقد بيّنه تعالى في قصة تنصيب آدم (عليه السلام)، وهو أول خليفة لله في أرضه، فبهذا الطريق افتتح النص على خليفة الله في أرضه فأوحى الله للملائكة بأن آدم خليفته (وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً قَالُوا أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ وَنَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَنُقَدِّسُ لَكَ قَالَ إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ) [البقرة: 30]

خدای سبحان این طریق را در قصه برگزیدن حضرت آدم (ع) به عنوان اولین خلیفه خدا در زمین بیان کرده است. به همین طریق نص بر خلیفه خود در زمینش را آغاز نمود. به ملائکه وحی کرد که آدم خلیفه اوست: «و هنگامی که پروردگارت به فرشتگان فرمود: مسلماً من جانشینی در زمین قرار خواهم داد. گفتند: آیا کسی را در آن قرار می دهی که فساد می کند و خون می ریزد؟! در حالی که ما تو را همراه با سپاس و ستایش تسبیح می گوئیم و تقدیس می کنیم. فرمود: من چیزی می دانم که شما نمی دانید»⁹.

⁹ قرآن کریم، سوره بقره، آیه ۳۰.

وَبَيْتَهُ أَيْضاً فِي قِصَّةِ تَنْصِيبِ يُوسُفَ (عليه السلام)، فَأَوْحَى اللَّهُ لِيُوسُفَ (عليه السلام) بَأَنَّهُ خَلِيفَتُهُ فِي أَرْضِهِ (إِذْ قَالَ يُوسُفُ لِأَبِيهِ يَا أَبَتِ إِنِّي رَأَيْتُ أَحَدَ عَشَرَ كَوْكَباً وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ رَأَيْتُهُمْ لِي سَاجِدِينَ) [يوسف: 4]. وهنا الرؤيا كانت دليلاً تشخيصياً لخليفة الله في أرضه يوسف (عليه السلام). وكلام نبي الله يعقوب (عليه السلام) واضح في أنها دليل تشخيص لخليفة الله في أرضه يوسف، ولهذا حذر يوسف من قص الرؤيا على أخوته لكي لا تتكرر مأساة هابيل عندما يسمع أخوة يوسف الرؤيا، ويعلمون أنه تم تشخيص يوسف (عليه السلام) خليفة الله في أرضه من بينهم (قَالَ يَا بُنَيَّ لَا تَقْصُصْ رُؤْيَاكَ عَلَى إِخْوَتِكَ فَيَكِيدُوا لَكَ كَيْدًا إِنَّ الشَّيْطَانَ لِلْإِنْسَانِ عَدُوٌّ مُّبِينٌ) [يوسف: 5].

همچنین در قضیه برگزیدن حضرت يوسف (ع)^(ع) این امر را بیان کرده است. به يوسف (ع)^(ع) وحی کرد که تو خلیفه من در زمین خواهی بود: «آن گاه که يوسف به پدرش گفت: پدرم! من در خواب دیدم یازده ستاره و خورشید و ماه برایم سجده کردند»¹⁰. در این جا رؤیا دلیل تشخیصی خلیفه خدا يوسف (ع)^(ع) بود و از سخن یعقوب (ع)^(ع) واضح است که این رؤیا دلیلی برای تشخیص خلیفه خدا در زمین بود؛ چون يوسف (ع)^(ع) را از نقل این رؤیا برای برادرانش برحذر داشت تا این که پس از شنیدن رؤیا، مصیبت های هابیل تکرار نشود، وقتی بفهمند که يوسف (ع)^(ع) از بین آنها به عنوان خلیفه خدا مشخص شده است: «یعقوب (ع)^(ع) گفت: ای پسرک من! خواب خود را برای برادرانت مگو که نقشه ای خطرناک بر ضد تو به کار می بندند، بدون شك شیطان برای انسان دشمنی آشکار است»¹¹.

وَبَيْتَهُ أَيْضاً فِي قِصَّةِ تَنْصِيبِ مُوسَى (عليه السلام)، فَأَوْحَى اللَّهُ بِالرُّؤْيَا لَأَمِّ مُوسَى - وَهِيَ مِنَ الْمَكْلَفِينَ - وَشَهِدَ اللَّهُ لَهَا بِأَنَّ مُوسَى خَلِيفَةُ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ (وَأَوْحَيْنَا إِلَى أُمِّ مُوسَى أَنْ أَرْضِعِيهِ فَإِذَا خَفَتْ عَلَيْهِ فَأَلْقِيهِ فِي الْيَمِّ وَلَا تَخَافِي وَلَا تَحْزَنِي إِنَّا رَادُّوهُ إِلَيْكَ وَجَاعِلُوهُ مِنَ الْمُرْسَلِينَ) [القصص: 7].

¹⁰ قرآن کریم، سوره یوسف، آیه ۴.

¹¹ قرآن کریم، سوره یوسف، آیه ۵.

خدای سبحان این دلیل را همچنین در قصه برگزیدن حضرت موسی (ع) نیز بیان کرده است. خداوند با رؤیا به مادر موسی (ع) که خودش از مکلفان بود وحی کرد و شهادت داد به این که موسی خلیفه خدا در زمین است: «و به مادر موسی وحی کردیم که: او را شیر بده، و هنگامی که بر او ترسیدی، وی را در دریا بیفکن، و مترس و غمگین مباش که ما حتماً او را به تو باز می گردانیم، و او را از پیامبران قرار می دهیم»¹².

وَبَيَّنَهُ أَيْضاً فِي قِصَّةِ تَنْصِيْبِ دَاوُدَ، فَبَيَّنَ لِدَاوُدَ بِأَنَّهُ خَلِيفَتُهُ فِي أَرْضِهِ (يَا دَاوُدُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ فَاحْكُم بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ وَلَا تَتَّبِعِ الْهَوَىٰ فَيُضِلَّكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ إِنَّ الَّذِينَ يَضِلُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ بِمَا نَسُوا يَوْمَ الْحِسَابِ) [ص: 26].

همچنین در قصه برگزیدن حضرت داود (ع) این دلیل را بیان کرد و به داود (ع) فرمود که تو خلیفه ما در زمین هستی: «ای داود! همانا تو را در زمین جانشین قرار دادیم؛ پس میان مردم به حق داوری کن و از هوای نفس پیروی مکن که تو را از راه خدا منحرف می کند. بی تردید کسانی که از راه خدا منحرف می شوند، چون روز حساب را فراموش کرده اند، عذابی سخت دارند»¹³.

وَبَيَّنَهُ أَيْضاً فِي قِصَّةِ تَنْصِيْبِ عِيسَى، فَأَوْحَى اللَّهُ لِلْحَوَارِيِّينَ بِأَنَّ عِيسَى (عَلَيْهِ السَّلَام) خَلِيفَتُهُ (وَإِذْ أَوْحَيْتُ إِلَى الْحَوَارِيِّينَ أَنْ آمِنُوا بِي وَبِرَسُولِي قَالُوا آمَنَّا وَاشْهَدْ بِأَنَّنَا مُسْلِمُونَ) [المائدة: 111].

این مسئله را در قصه برگزیدن حضرت عیسی (ع) نیز بیان کرده است، یعنی خداوند به حواریون وحی کرد که حضرت عیسی (ع) خلیفه اوست: «و هنگامی که

¹² قرآن کریم، سوره قصص، آیه ۷.

¹³ قرآن کریم، سوره ص، آیه ۲۶.

به حواریون وحی کردم که به من و فرستاده من ایمان بیاورید. گفتند: ایمان آوردیم و شاهد باش که ما تسلیم هستیم»¹⁴.

هل يوجد وضوح أكثر من هذا الذي نراه جلياً في الآية لموضوع الرؤيا في دين الله؟! أليس واضح في الآية شهادة الله للحواريين بالوحي، وطريقا الوحي هما: الرؤيا في المنام، والرؤيا في اليقظة. هل يوجد وضوح أكثر من هذا؛ إنّ الرؤيا هي طريق شهادة الله لخليفته في أرضه عند عامة العباد الذين يطلبون شهادة الله. هل يوجد وضوح أكثر من هذا؛ إنّ الرؤيا هي طريق لنص الله على خليفته في أرضه، طريق يسمعه كل من يريد استماعه من الناس دون قيد أو شرط؟!!

آیا روشنی بیش از این، درباره موضوع رؤیا در دین خداوند وجود دارد که به وضوح در آیه می بینیم؟! آیا در آیه، گواهی خداوند به حواریون، از راه وحی روشن نیست؟ دو راه وحی، رؤیا در خواب و رؤیا در بیداری است. آیا روشنی بیشتر از این وجود دارد که رؤیا، راه گواهی خداوند به خلیفه اش در زمین است و نزد همه بندگان که خواستار گواهی خداوند هستند. آیا روشنی بیشتر از این، وجود دارد که رؤیا، راه نص خداوند بر خلیفه اش در زمین است؛ راهی که هر یک از مردم که بخواهند بشنود، می شنوند، بدون قید و شرطی.

وقد بيّن تعالى هذا الأمر بوضوح لا لبس فيه في دعوة الرسول محمد (صلى الله عليه وآله)، حيث عرض سبحانه وتعالى نفسه كشاهد لمحمد (صلى الله عليه وآله)، لكل من يطلب شهادته سبحانه فقال تعالى:

خداوند این امر را به وضوح و بدون هیچ شبهه‌ای در مورد دعوت حضرت محمد (ص) بیان فرمود، به طوری که خداوند خود را شاهی برای او، برای هر کسی که خواستار شهادت خداوند سبحان است معرفی می کند:

(وَأَرْسَلْنَاكَ لِلنَّاسِ رَسُولًا وَكَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا) [النساء: 79].

«آنچه از نیکی به تو رسد، از سوی خداست و آنچه از بدی به تو رسد، از سوی خود توست. و تو را برای مردم به پیامبری فرستادیم، و گواه بودن خدا [بر پیامبری تو] کافی است» 15.

(لَكِنَّ اللَّهَ يَشْهَدُ بِمَا أَنْزَلَ إِلَيْكَ أَنْزَلَهُ بِعِلْمِهِ وَالْمَلَائِكَةُ يَشْهَدُونَ وَكَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا)

[النساء: 166]

«ولی خدا به آنچه بر تو نازل کرده گواهی میدهد که آن را به علم و دانش خود نازل کرده، و فرشتگان هم گواهی میدهند، گرچه گواهی خدا کافی است» 16.

(وَيَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَسْتَ مُرْسَلًا قُلْ كَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ) [الرعد: 43].

«کافران می‌گویند: تو فرستاده [خدا] نیستی. بگو: کافی است که خدا و کسی [چون امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب] که دانش کتاب نزد اوست، میان من و شما گواه باشند» 17.

(قُلْ كَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ إِنَّهُ كَانَ بِعِبَادِهِ خَبِيرًا بَصِيرًا) [الإسراء: 96].

«بگو: کافی است که خدا میان من و شما شاهد باشد؛ چون او به بندگان آگاه و بیناست» 18.

15 قرآن کریم، سوره نساء، آیه ۷۹.

16 قرآن کریم، سوره نساء، آیه ۱۶۶.

17 قرآن کریم، سوره رعد، آیه ۴۳.

18 قرآن کریم، سوره اسراء، آیه ۹۶.

(قُلْ كَفَى بِاللَّهِ بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ شَهِيداً يَعْلَمُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالَّذِينَ آمَنُوا بِالْبَاطِلِ وَكَفَرُوا بِاللَّهِ أُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ) [العنكبوت: 52].

«بگو: کافی است که خدا میان من و شما شاهد باشد، [او] آن چه را در آسمان ها و زمین است می داند، و آنان که به باطل گرویده و به خدا کفر ورزیده اند همان زیانکاران اند» 19.

(هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَى وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَكَفَى بِاللَّهِ شَهِيداً) [الفتح: 28].

«اوست که پیامبرش را با هدایت و دین حق فرستاد تا آن را بر همه ادیان پیروز کند، و کافی است که خدا شهادت بدهد» 20.

و هذه الشهادة وهذا النص مرافق للخليفة منذ اليوم الأول لإعلان دعوته، بل هو مرافق له قبل إعلان دعوته.

این شهادت و این گونه نص الهی از روز اول برای اعلام دعوتش همراه خلیفه خداست، بلکه قبل از دعوتش نیز همراه اوست.

فالله شهد لخلفائه عند المكلفين فيما مضى، ويعرض نفسه دائماً كشاهد لخلفائه عند المكلفين. فهي سنة الله إذن التي لا تتبدل ولا تتحول كما تبين، وكيف يمكن أن يشهد الله لخلقه بغير الوحي سواء المباشر أو بتوسط بعض خلقه من الأرواح والملائكة، وأي طريق للوحي مفتوح دائماً بين الله وكل المكلفين غير الرؤيا الصادقة من الله، أما من ينكر هذا الطريق للنص الإلهي وهو طريق الوحي بالرؤيا، فهو معنن لكفره ببعض القرآن، أو أن عليه إيجاد طريق آخر يشهد به الله عند كل المكلفين. فالله يرد على من طلبوا الآيات أو المعجزات بأنه يكفيهم شهادة الله لو كانوا مؤمنين إيماناً حقيقياً بوجود الله سبحانه (وَقَالُوا لَوْلَا أُنزِلَ عَلَيْهِ آيَاتٌ مِّن رَّبِّهِ

19 قرآن کریم، سوره عنکبوت، آیه ۵۲.

20 قرآن کریم، سوره فتح، آیه ۲۸.

قُلْ إِنَّمَا الْآيَاتُ عِنْدَ اللَّهِ..... قُلْ كَفَى بِاللَّهِ بَيِّنِي وَبَيْنَكُمْ شَهِيداً يَعْلَمُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ) [العنكبوت: 50، 52]•

خداوند در گذشته برای خلفای خود نزد مکلفان شهادت داد و خود را همیشه به عنوان شاهی برای خلفای خودش نزد مکلفان معرفی می‌کند؛ لذا این امر، سنت خداست و در نتیجه همان‌طور که بیان شد تبدیل و تغییری ندارد؛ بنابراین چگونه ممکن است خدا برای مردم به غیر از طریق وحی، خواه مستقیم یا به واسطه بعضی از مخلوقاتش مانند ارواح و ملائکه شهادت دهد؟ و کدام طریق وحی همیشه بین خدا و مکلفان، بجز رؤیای صادقانه از سوی خدا باز است؟ اما کسی که منکر این طریق (وحی از راه رؤیا) برای نص الهی باشد، کفر خود را به قسمتی از قرآن اعلان می‌کند یا این که باید طریق دیگری برای شهادت دادن خداوند برای همه مکلفان ایجاد کند. خداوند در رد کسانی که طالب آیات یا معجزات هستند پاسخ می‌دهد که اگر ایمان حقیقی به وجود خدا داشته باشند، شهادت خدا برایشان کافی است و نیازی به معجزه ندارند. «و گفتند چرا معجزاتی از پروردگارش بر او نازل نمی‌شود؟ بگو معجزات فقط نزد خدا هستند ... بگو این که خدا بین من و شما شهادت می‌دهد کفایت می‌کند؛ او آن‌چه در آسمان‌ها و زمین است را می‌داند...» 21.

إذن، تبیین بوضوح من الآيات أن الله شهد لخلفائه عند المكلفين بالوحي بالرؤيا كروى حوارى عيسى، وروى أصحاب محمد (صلى الله عليه وآله). وهذه سنة الله فمن

ینکرها ویدّعی تبدّلها وتحولها علیه إقامة البينة والدلیل 22، ومن يدّعی عدم كفاية شهادة الله بالوحي بالرويا الصادقة علیه أن يجد معنى آخر لكلمة "كفى" التي تكررت في كل الآيات السابقة:

بنابراین، از آیات قرآن به روشنی پیداست که خداوند برای مکلفان جهت خلفای خود از طریق وحی با رؤیا شهادت داده است؛ رؤیاهایی مانند رؤیاهای حواریون عیسی (ع) و رؤیاهای اصحاب محمد (ص)، و این سنت خداست. هرکس منکر آن یا مدعی تبدیل و تغییر آن است، باید بیّنه و دلیل اقامه کند²³ و آن که مدعی عدم کفایت شهادت خدا با وحی از طریق رؤیای صادق است، باید معنای دیگری برای کلمه «کفی» (کفایت می کند) که در آیات گذشته بارها تکرار شده است پیدا کند.

(وَأَرْسَلْنَاكَ لِلنَّاسِ رَسُولًا وَكَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا).

22 لننظر إلى خط الخلافة الإلهية من آدم (عليه السلام) إلى المهدي لنعرف السنة الإلهية في الخلافة: آدم خليفة الله... نوح وإبراهيم وموسى وعيسى وداوود وكل أنبياء الله ورسله هم خلفاء الله في أرضه المنصب... محمد خليفة الله المنصب... والمهدي خليفة الله المنصب، (قال رسول الله (صلى الله عليه وآله): "يقتتل عند كنزكم ثلاثة كلهم ابن خليفة ثم لا يصير إلى واحد منهم ثم تطلع الرايات السود من قبل المشرق فيقاتلونكم قتلاً لم يقاتله قوم ثم ذكر شيئاً فقال: إذا رأيتموه فبايعوه ولو حبواً على الثلج فإنه خليفة الله المهدي" المستدرک - الحاكم: ج 4 ص 464. والحديث صحيح على شرط الشيخين)، ولا أعتقد أن المسلمين الذين لا يعتقدون بالخلافة الإلهية بعد الرسول محمد (صلى الله عليه وآله) لديهم إشكال في كون آدم (عليه السلام) والأنبياء وداوود ومحمد (صلى الله عليه وآله) هم خلفاء الله في أرضه كما في القرآن، والمهدي أيضاً خليفة الله في أرضه كما في الرواية، أي أن مسيرة الدين الإلهي من أولها إلى نهايتها تنصيب إلهي لخليفة الله في أرضه، أي أنها سنة إلهية وسنة الله لا تتبدل ولا تتحول، وبالتالي فمن يدعون تحول وتبدل السنة الإلهية عليهم إثبات ادعائهم بالدليل، لا أن يدعون أن الدين الإلهي بلا منهج وعبثي، والله ترك أمر الخلافة بعد الرسول محمد (صلى الله عليه وآله)، وأن السنة الإلهية تحولت وتبدلت وبدون أي دليل، بل والدليل قائم على عكس ما يقولون وما يعتقدون.

23 باید به مسیر خلافت الهی از آدم (ع) تا مهدی (ع) بنگریم تا سنت الهی را در خلافت بشناسیم: آدم خلیفه خداست ... نوح و ابراهیم و موسی و عیسی و همه انبیاء خدا و رسولان او خلفای منصوب خدا در زمین هستند... محمد خلیفه منصوب خداست و مهدی خلیفه منصوب خداست.

رسول خدا (ص) فرمود: (نزد گنج شما سه نفر کشته می شوند که همگی فرزند خلیفه هستند؛ سپس خلافت به هیچ یک از آنها نمی رسد؛ سپس پرچم های سیاه از سمت مشرق خارج می شوند؛ پس به شکلی با شما می جنگند که تا کنونی هیچ قومی این گونه ن جنگیده است؛ سپس چیزی را یاد کرد و سپس فرمود: وقتی او را دیدید؛ پس با او بیعت کنید حتی سینه خیز روی یخ، چون او خلیفه خدا مهدی است). (المستدرک، ج 4 ص 464) این حدیث بر شرط شیخین (مسلم و بخاری) صحیح است. و فکر نمی کنم که مسلمانانی که اعتقاد به خلافت الهی بعد از محمد (ص) ندارند، در خلافت الهی آدم (ع) و انبیاء و داود (ع) و محمد (ص) که در قرآن آمده، شبهه و اشکالی داشته باشند. و مهدی نیز طبق روایات، خلیفه خدا در زمین است، یعنی مسیر دین الهی از اول تا آخرش، عبارت است از تنصیب خلیفه خدا در زمین به وسیله خود خداوند؛ یعنی این سنتی الهی است که تبدیل و چرخش ندارد و در نتیجه کسی که مدعی تحول و تبدیل سنت الهی است باید ادعایش را با دلیل اثبات کند، نه این که ادعا کنند که دین خدا بیهوده و غیر روشمند است و خداوند امر خلافت بعد از رسول الله محمد (ص) را رها کرده و سنت الهی بدون هیچ دلیلی چرخیده و تبدیل شده، بلکه دلیل بر عکس قول و اعتقاد آنان را اثبات می کند.

«آنچه از نیکی به تو رسد، از سوی خداست و آنچه از بدی به تو رسد، از سوی خود توست. و تو را برای مردم به پیامبری فرستادیم، و گواه بودن خدا [بر پیامبری تو] کافی است».

«لَكِنَّ اللَّهَ يَشْهَدُ بِمَا أَنْزَلَ إِلَيْكَ أَنْزَلَهُ بِعِلْمِهِ وَالْمَلَائِكَةُ يَشْهَدُونَ وَكَفَى بِاللَّهِ شَهِيداً».

«ولی خدا به آنچه بر تو نازل کرده گواهی می‌دهد که آن را به علم و دانش خود نازل کرده، و فرشتگان هم گواهی می‌دهند، گرچه گواهی خدا کافی است».

(وَيَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَسْتَ مُرْسَلاً قُلْ كَفَى بِاللَّهِ شَهِيداً بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ).

«کافران می‌گویند: تو فرستاده [خدا] نیستی. بگو: کافی است که خدا و کسی [چون امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب] که دانش کتاب نزد اوست، میان من و شما گواه باشند».

(قُلْ كَفَى بِاللَّهِ شَهِيداً بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ إِنَّهُ كَانَ بِعِبَادِهِ خَبيراً بَصِيراً).

«بگو: کافی است که خدا میان من و شما شاهد باشد؛ چون او به بندگانش آگاه و بیناست».

(قُلْ كَفَى بِاللَّهِ بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ شَهِيداً يَعْلَمُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالَّذِينَ آمَنُوا بِالْبَاطِلِ وَكَفَرُوا بِاللَّهِ أُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ).

«بگو: کافی است که خدا میان من و شما شاهد باشد، [او] آنچه را در آسمان‌ها و زمین است می‌داند، و آنان که به باطل گرویده و به خدا کفر ورزیده‌اند همان زیانکاران‌اند»

وَمَعْنَى الْآيَاتِ بَيِّنٌ وَهُوَ: إِنَّ شَهَادَةَ اللَّهِ بِالرُّؤْيَا فِي النَّوْمِ وَالْيَقَظَةِ لِعَامَّةِ النَّاسِ الَّذِينَ عَرَضَ اللَّهُ نَفْسَهُ لَهُمْ كَشَاهِدٍ لَوْحَدِهَا كَافِيَةٌ لِتَشْخِصِ خَلِيفَةِ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ.

معنای این آیات بسیار روشن است، یعنی شهادت خدا از طریق رؤیا در خواب یا بیداری برای عموم مردم که خداوند خود را برای آنها به عنوان شاهد معرفی کرده است، برای تشخیص مصداق خلیفه خدا در زمین کفایت می‌کند.

إِذْنٌ، بِحَسَبِ مَا تَقَدَّمَ فَالرُّؤْيَا الصَّادِقَةُ وَالْكَشْفُ الصَّادِقُ الَّتِي يَشْهَدُ فِيهَا اللَّهُ لَخَلِيفَتِهِ فِي أَرْضِهِ عِنْدَ الْمَكْلُوفِينَ نَصٌ مِنَ اللَّهِ سُبْحَانَهُ، وَالْإِعْرَاضُ عَنْهَا هُوَ إِعْرَاضٌ عَنِ النَّصِّ الْمُبَاشَرِ مِنَ اللَّهِ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى.

بنابراین طبق آنچه گذشت، رؤیای صادق و کشف صادق که در آن خداوند به حقانیت خلیفه‌اش برای مکلفان شهادت می‌دهد، نصّی از جانب خدای سبحان است و اعراض از آن به معنای اعراض از نص مستقیم خدای سبحان است.

أَمَّا حُدُودُ حُجِّيَّةِ هَذَا النَّصِّ أَيُّ كَوْنِ هَذَا النَّصِّ حُجَّةً فَقَطْ عَلَى صَاحِبِهِ أَمْ أَنَّهُ حُجَّةٌ عَلَى غَيْرِ صَاحِبِهِ، أَوْ لَوْ قُلْنَا هَلْ يُمْكِنُ أَنْ يَكُونَ هَذَا النَّصُّ الْإِلَهِيُّ حُجَّةً عَلَى غَيْرِ صَاحِبِهِ بِاعْتِبَارِ أَنَّ حُجِّيَّتَهُ عَلَى صَاحِبِهِ ثَابِتَةٌ؟

اما حدود حجّیت این نص، یعنی این که آیا این نص فقط بر صاحبش حجت است یا این که بر غیر صاحبش نیز حجت است؛ یا این که اگر قائل به حجّیت آن شویم، آیا ممکن است که این نص الهی حجت بر غیر صاحبش باشد، به اعتبار این که حجّیتش بر صاحب خودش ثابت است؟

فِي الْحَقِيقَةِ إِنَّ هَذَا الْأَمْرَ تَكْفَّلَ الْقُرْآنُ بَبَيَانِهِ، وَأَوْضَحَ بِجَلَاءِ بَأْنِ النَّصِّ الْإِلَهِيِّ حُجَّةً عَلَى غَيْرِ صَاحِبِهِ، فَرُؤْيَا يُوسُفَ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) جَعَلَهَا يَعْقُوبُ دَلِيلًا عَلَى أَنَّ يُوسُفَ خَلِيفَةَ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ، وَلِهَذَا مَنَعَهُ مِنْ قَصِّهَا عَلَى أَخُوته؛ لِأَنَّ أَخُوته أَبْنَاءُ أَنْبِيَاءٍ وَيَعْرِفُونَ الشَّرِيعَةَ جَيِّدًا، وَيَعْرِفُونَ مَوْضِعَ الرُّؤْيَا فِي دِينِ اللَّهِ وَأَنَّهَا نَصٌّ إِلَهِيٌّ عَلَى خَلِيفَتِهِ فِي أَرْضِهِ، وَبِالتَّالِيِ فَعِنْدَ سَمَاعِهِمُ الرُّؤْيَا سَيَعْرِفُونَ أَنَّهَا فِي تَشْخِصِ

یوسف (علیه السلام) خلیفه الله فی أرضه، فخاف یعقوب (علیه السلام) أن یحسدوا یوسف (علیه السلام)، وتعاد قصة ولدي آدم (علیه السلام) القديمة مع یوسف وأخوته، وهذا واضح لمن تدبر الآيات وأنصف نفسه (إذ قال یوسفُ لِأَبِيهِ يَا أَبَتِ إِنِّي رَأَيْتُ أَحَدَ عَشَرَ كَوْكَبًا وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ رَأَيْتُهُمْ لِي سَاجِدِينَ * قَالَ يَا بُنَيَّ لَا تَقْصُصْ رُؤْيَاكَ عَلَى إِخْوَتِكَ فَيَكِيدُوا لَكَ كَيْدًا إِنَّ الشَّيْطَانَ لِلْإِنْسَانِ عَدُوٌّ مُّبِينٌ) [یوسف: 4 - 5]. یکیدون لك كما كاد قابيل لهابيل لما علم أنه وصي آدم (علیه السلام). إذن، النص الإلهي بهذا الطريق حجة على صاحبه وعلى غير صاحبه كما هو واضح في القرآن.

در حقیقت، قرآن کریم متکفل بیان این امر شده و به روشنی بیان کرده که نص الهی حجت بر غیر صاحبش نیز هست؛ حضرت یعقوب (ع) رؤیای حضرت یوسف (ع) را دلیل بر خلافت او در زمین قرار داد و به همین سبب او را از تعریف آن رؤیا برای برادرانش منع کرد، چون برادران یوسف (ع) پیامبرزاده بودند و شریعت را به خوبی می شناختند و جایگاه رؤیا در دین خدا و این که آن رؤیا نصی الهی بر خلافت حضرت یوسف (ع) در زمین است را به خوبی می دانستند و در نتیجه با شنیدن آن رؤیا می فهمند که معنایش مشخص کردن یوسف (ع) به عنوان مصداق خلیفه خدا در زمین است؛ لذا یعقوب (ع) ترسید که بر یوسف (ع) حسادت کند و قصه قدیمی دو فرزند حضرت آدم (ع) درباره حضرت یوسف (ع) و برادرانش تکرار شود و این مطلب برای کسی که در آیات قرآن تدبّر کند و با خویش منصف باشد واضح است: «آن گاه که یوسف به پدرش گفت: پدرم، من در خواب دیدم یازده ستاره و خورشید و ماه برایم سجده کردند. گفت: ای پسرک من، خواب خود را برای برادرانت مگو که نقشه ای خطرناک بر ضد تو به کار می بندند، بدون شك شیطان برای انسان دشمنی آشکار است»²⁴. یعنی برای نقشه می کشند، همان طور که قابیل برای هابیل (ع)، هنگامی که فهمید او وصی آدم (ع) است، نقشه کشید. بنابراین،

همچنان که از قرآن کریم روشن می‌شود، نصّ الهی به این طریق (رؤیا)، بر صاحبش و دیگران حجت است.

أما لو احتمل غير صاحب الرؤيا كذب من يقول إنه رأى الرؤيا، أو إن ما رآه حلم من الشيطان، أو من هوى النفس؛ عندها لا تكون لهذه الرؤيا حجة عليه وهنا نحتاج البحث في أمور هي:

اما اگر دیگران احتمال بدهند که صاحب رؤیا دروغ می‌گوید که رؤیا دیده، یا احتمال بدهند که آنچه دیده احلام شیطانی است، یا از هوای نفس خود اوست، در این هنگام رؤیای مزبور بر دیگری حجت نیست و در این جا نیازمند به بررسی و تحقیق در باره اموری هستیم: